



نشرمد

Jorge Luis Borges
A Universal History of Iniquity
Collected Fictions
Penguin Books, 1998

سرشناسه:	بُرخس، خُرخه لوئیس، ۱۸۹۹ - ۱۹۸۶ م. Borges, Jorge Luis
عنوان و پدیدآور:	تاریخ جهانی بدنامی، خُرخه لوئیس بُرخس، ترجمه‌ی سپاس ریوندی
مشخصات نشر:	تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنرمد، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری:	۱۷۶ ص؛ ۱۶/۵×۱۲ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۵۳۸۵-۲۹-۰
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبیا
یادداشت:	عنوان اصلی: <i>Historia universal de la infamia</i>
موضوع:	داستان‌های آرژانتینی - قرن ۲۰ م.
شناسه‌ی افزوده:	ریوندی، سپاس، ۱۳۶۷ - مترجم
رده‌بندی کنگره:	PQ۷۷۹۷
رده‌بندی دیویی:	۸۶۳/۶۲
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۹۴۹۵۹۶۳

تاریخ جهانی بدن نامی

خُرخه لوئیس بُرخس

سپاس ریوندی

تاریخ جهانی بدنامی

نویسنده
مترجم
ویراستاران
شیرازه لونیس پرخس
سیاس ریوندی
مهدی نوری
علیرضا اسماعیل پور

چاپ اول
تیراژ
زمستان ۱۴۰۳
نسخه ۱۰۰۰

صفحه آرایی
طراحی جلد
مدیر تولید
محمد تقی بابایی
فاطمه حاتمی
مصطفی شریفی

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۵۳۸۵-۲۹-۰

همه ی حقوق این اثر متعلق به مؤسسه ی فرهنگی هنری خانه ی هنر مند است.



نشر مند

تهران، خیابان کریمخان زند، خیابان خردمند جنوبی، کوچه ی وفایی ورمزآبادی، پلاک ۱
تلفن: ۸۸۳۲۸۶۸۸

I inscribe this book to S. D. - English, innumerable,
and an Angel.
Also: I offer her that kernel of myself that I have saved,
somehow - the central heart that deals not in words,
traffics not with dreams, and is untouched
by time, by joy, by adversities.^۱

به یَشُودِهَرَا
که خاطره را می شناخت
سکه‌ای که هیچ‌گاه دوبار به یک سان نیست
امید و ترس را می شناخت
چهره‌های توأمان آینده‌ی نامعلوم را
و می دانست
برای شیفته‌ی راستین داستان
قوه‌ی باصره چیزی نیست جز انحراف خاطر.
س. ر.

۱. این اهدانامه در اصل اسپانیایی به انگلیسی آمده است: «این کتاب را تقدیم می‌کنم به س. د.، بانوی انگلیسی لائِحصی و فرشته آسا. نیز به او تقدیم می‌کنم آن جوهر وجود خویش را که به نحوی تاکنون حفظش کرده‌ام — صمیم قلبم را که نه با کلمات داد و ستدی دارد و نه با رؤیاها کاری، و نیز دست زمان یا سعادت یا شقاوت بدان نرسیده است.»

فهرست

۹	مقدمه‌ی مترجم
۱۳	مقدمه بر ویراست اول
۱۵	مقدمه بر ویراست ۱۹۵۴
۱۹	لازاروس مُرل، بازخریدار سنگدل
۳۷	تام کاسترو، شاید ناواقع‌نما
۵۱	بیوه‌ی چینگ، دریازن
۶۵	مانک ایستمن، تدارک‌اتچی بی‌انصافی
۷۷	بیل هریگن، قاتل بی‌غرض
۸۷	گُتسوکه نو سوکه، استاد ادب‌نشناس آداب دربار
۱۰۹	حکیم، رنگرز نقاب‌پوش مرو
۱۳۷	مردی از بیغوله‌ی صورتی
۱۵۷	و غیره

مقدمه‌ی مترجم

خُرخه لوئیس بُرخس، احتمالاً مهم‌ترین نویسنده‌ی اسپانیایی‌زبان پس از سروانتس، طی عمر نسبتاً طولانی خود به غیر از شاعری و نقد ادبی و ترجمه و مطالعه (که آن‌ها را دوست‌تر می‌داشت)، چند مجموعه‌داستان کوتاه نیز نوشت. به رغم شهرت و محبوبیت کم و بیش فراوان او در ایران، اغلب خوانندگان بُرخس را صرفاً به واسطه‌ی چند گزیده‌ی شلخته از همین داستان‌ها می‌شناسند. در این گزیده‌ها نه خبری از توالی تاریخی هست تا خواننده بداند بُرخس جوان با بُرخس میانسال و پیر چه تفاوتی دارد، نه مشخص است برای انتخاب داستان‌های موجود و حذف باقی چه ضابطه‌ای در نظر بوده، نه بعضاً از مراجعه به متن اصلی اسپانیایی او خبری هست، نه از پانویس‌های روشنگر و ضروری درباره‌ی هزارهزار ارجاع او به پدیده‌های گوناگون تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی و ادبی و دینی و... اثری دیده می‌شود و نه حتی ردی از رویکردی درست به ترجمه‌ی آثار او به چشم می‌خورد، مثلاً در انتخاب سبک و زبان و کلمات و چیزهایی از این دست. این همه به اغلاط و بدفهمی‌های بسیار و جملات کج و کوله و فقدان فصاحت و نثر بد فارسی هم

آراسته است و پیداست که این مترجمان اغلب نمی‌دانسته‌اند نویسنده اصلاً از چه چیزی حرف می‌زند.

با این اوصاف، می‌توان گفت جای خالی ترجمه‌ای معیار از آثار این نویسنده همچنان در زبان فارسی محسوس است، خاصه از این رو که گذشته از شأن و اهمیت عظیم وی در ادبیات جهان و جدا از سبک تقریباً مختصر و منحصر به فردش، بُرخس می‌تواند اسوه و الگویی باشد برای ادبیات منحنی یا زوال‌یافته‌ی فارسی، مهم‌تر از همه به این سبب که نشان می‌دهد برخورداری از جای پای استوار در سنت و اتصال به آن تا چه اندازه برای خلق آثار ادبی ضرورت دارد، حال چه نوگرا و تجربی باشند و چه نه.

برای ادای حق مطلب درباره‌ی بُرخس و مراعات ملاحظات بالا، تصمیم گرفتم چند مجموعه‌داستان کوتاه میراث بُرخس را به همان شکلی که خود وی در قالب مجموعه‌های جداگانه عرضه کرده است به فارسی ترجمه کنم. بدین ترتیب مجموعه‌هایی از آثار بُرخس در اختیار خواننده‌ی فارسی‌زبان قرار خواهند گرفت که تنها ضابطه‌ی انتخاب داستان‌هایشان صلاحدید خود نویسنده است و به ترتیب تاریخی نیز پیش می‌روند. خواننده تازه در این جا درخواهد یافت که داستان‌های بُرخس در مجموعه‌هایی که خودش طراحی کرده چه پیوند اندام‌واری با یکدیگر دارند و در کنار هم چقدر بهتر معنی می‌دهند. کتابی که اینک در دست دارید، تاریخ جهانی بدنامی، نخستین مجلد از مجموعه آثار داستانی بُرخس است که به فارسی عرضه می‌شود، حاصل طبع‌آزمایی وی در اوایل دهه‌ی سی عمر و دارای انسجام رویکرد و نیز انسجام موضوعی بسیار قوی.

برای رفع نقایص ترجمه‌های پیشین، در این جا چند کار کرده‌ام: اول مراجعه به متن اصلی اسپانیایی؛ دوم مطالعه‌ی چند کتاب درباره‌ی آثار بُرخس، از جمله کتابی راهگشا از افراین کریستال درباره‌ی رابطه‌ی بُرخس با ترجمه به قصد درپیش‌گرفتن رویکردی درست در ترجمه‌ی آثار او؛ سوم افزودن پانویس‌های بسیار برای راهنمایی خواننده؛ و نهایتاً تحلیل یک داستان مشخص، از این رو که به تاریخ ایران مربوط می‌شود. اگر عمری باشد، پس از تکمیل خود مجموعه‌ی داستان‌ها، نقد و تحلیل و مقالات و تعلیقاتی نیز به آن‌ها خواهم افزود.

از خاور هر ناندز سپاسگزارم که با صرف وقت و زحمت بسیار مراد در حل معضلات و گره‌های کور متعدد در متن اسپانیایی یاری داد. بدون حضور او، حل بعضی از ابهامات کتاب برایم بعید می‌نمود. مهدی نوری و علیرضا اسماعیل‌پور، طبق معمول همیشه، چه در مرحله‌ی پذیرش پیشنهاد ترجمه و تشویق آن و چه در مرحله‌ی ویرایش و تصحیح متن زحمت بسیار کشیدند و با رویه‌ی خود، که به استثنایی در وضع حاضر مملکت بدل شده، مساعدت کردند تا کتاب با استطاعت موجود به بهترین شکل منتشر شود. و سرانجام خاطر من سرشار باد از یاد مادرم که به صبح می‌نگریست و پدرم که همه‌شب، پیش از سفری به دل رؤیا، دروازه‌ی باغی پنهان را برایم می‌گشود. مترجم آینده‌ی آثار بُرخس به فارسی را آنان سی و اند سال پیش، با قصه‌های شبانه‌ی خود، با مه‌ری به ژرفای شب و خلوصی به روشنی صبح می‌پروردند.

مقدمه بر ویراست اول

طی سال‌های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ به مشق در نثر روایی مشغول بودم و این کتاب حاصل آن مشق است. این طبع آزمایی‌ها مشتقند از بازخوانی [رابرت لوئیس] استیونسون و [گیلبرت کیت] چستر تن و نیز نخستین فیلم‌های یوزف فُن اشترنبرگ و شاید زندگینامه‌ی اباریستو کارِ یگو، شاعر آرژانتینی^۱. از بعضی فنون در این جا بیش از حد استفاده شده است: سیاهه‌های نامرتب، انتقال‌های دفعی و فروکاستن کل زندگی یک شخص به دو سه صحنه (همین غایت تصویرگرانه بر داستان موسوم به «مردی از بیغوله‌ی صورتی» [به‌رغم تفاوت ظاهری] سایه افکنده است). این داستان‌ها نه روانشناسانه‌اند و نه غرض این بوده که چنین باشند.^۲

درباره‌ی داستان‌های جادویی انتهای کتاب، یعنی آنچه ذیل «و غیره...» آمده است، باید بگویم تنها حقی که می‌توانم بر این داستان‌ها ادعا کنم

۱. این زندگینامه را خود بُرخس چند سال قبل از نگارش این داستان‌ها نوشته است.
۲. یعنی هدف این بوده است که با چند خط، به شیوه‌ی طراحان، تصویری از آن شخص عرضه شود و نه این که شخصیت پرداخته گردد و درگنه وجود او کندوکاوی روانشناختی انجام گیرد.

حق مترجم و خواننده است. گاهی فکر می‌کنم خوانندگان خوب، در مقایسه با نویسندگان بزرگ، قوهایی پرابهت‌تر و یگانه‌ترند و هیچ‌کس انکار نخواهد کرد که قرائت همسر و دوستان پل والرئ از اشعار وی به مراتب ارزشمندترند تا قطعاتی که او خود به مسیو ادمون تُست^۱ (ماضی بعید خودش) منتسب داشته است. خواندن آشکارا فعالیتی است مؤخر بر نوشتن، با فراغت بیش‌تر، متمدانه‌تر و هوشمندانه‌تر.

خ.ل.ب.

بوئنس آیرس، ۲۷ مه ۱۹۳۵

۱. قهرمان خیالی اثر منثور و متقدم پل والرئ، شاعر فرانسوی، به نام شب‌نشینی یا مسیو تُست. این ادمون تُست را به نوعی خود دیگر (alter ego) والرئ در نظر می‌گیرند. بُرخس نیز «خود دیگر» خویش را به همین نحو در داستانی به نام «پیر مُنار، مؤلف دن کیشوت» بازتاب داده است.

مقدمه بر ویراست ۱۹۵۴

تعریف من از باروک سبکی است که عامدانه امکانات خود را مستهلک می‌کند (یا در این راه می‌کوشد) و لذا به کار یک‌تور پهلوی می‌زند. اندرو لانگ در دهه‌ی هشتاد قرن نوزدهم بیهوده کوشید از اُدیسه‌ی پوپ تقلید کند. از آن‌جا که اُدیسه‌ی پوپ خود نظیره‌ای (parody) بیش نبود، تلاش نظیره‌نویس دوم [لانگ] برای آفریدن اثری پرداخته‌تر ناکام ماند. پیش‌تر Baroco اصطلاحی بود برای نامیدن یکی از انحاء استدلال قیاسی. در قرن هجدهم، برخی انحرافات در معماری و نقاشی قرن پیش از آن را چنین نامیدند.^۱ من جسارت می‌ورزم و می‌گویم باروک واپسین مرحله در تمام هنرهاست، آن‌گاه که هنر به جلوه‌فروشی و اسراف و اتلاف منابع خود می‌افتد. برنارد شاو می‌گوید کار فکری لامحاله

۱. بنا بر نظریه‌ای دیگر، لفظ باروکی که به سبک هنری اطلاق شد از لغت پرتغالی Barroco، به معنی مروارید ناصاف، گرفته شده است، یعنی آنچه در سنت ما به آن «مُضَرَس» می‌گفته‌اند، در برابر مروارید غلطان که گرد و هندسی بوده است. (ن.ک. خواججه نصیر، تنسوخ‌نامه‌ی ایلخانی، م. مدرس رضوی، تهران (۱۳۴۸)، ص. ۹۴: «مُضَرَس آن‌که آن را دندان‌ها باشد. یعنی بروگل‌ها بود و بترها چنان‌که گفتیم. یا گوها باشد، چنان‌که گویا از زخم دندان درو نشسته باشد.»)